

سیره امام علی (ع) در تقریب و وحدت

سیدجمال الدین دین پرور

وحدت اسلامی

بعضی معتقدند که بحث وحدت اسلامی یک بحث جدی و حقیقی نمی‌تواند باشد و آنچه مطرح است مباحث صوری و تبلیغاتی است که البته مشکل‌گشا نیست، و تنها مراسمی است که برای پیشرفت سیاست مملکت برگزار می‌شود؛ زیرا لزوم طرفداری و پیروی از حق، و مبارزه و مخالفت با باطل امری لازم است و نیز حق و باطل دیروز و امروز ندارد. اگر خلافت بلافصل علی (ع) حق است باید از آن جانبداری و با طرف مقابل که باطل است مبارزه و مخالفت کرد. در غیر این صورت ما منافق بوده، از حریم اسلام و ایمان خارج خواهیم شد. بنابراین وحدت اسلامی عملاً چیزی نیست که دردی را دوا کند!

این مطلبی است که بعضی‌ها به صراحت و بعضی‌ها به کنایه مطرح می‌سازند. ولی پس از دقت و مطالعه، آن هم در فضایی سالم و خالی از پیشداوری روشن می‌شود که چنین نیست.

بعد از ارتحال پیامبر اکرم (ص)، علی (ع) معتقد بود که خلافت از آن اوست و پیامبر اکرم (ص) در موارد متعدد او را از سوی خدا به خلافت منصوب فرموده است، ولی گروهی از صحابه در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند، آنها می‌پنداشتند رسول اکرم (ص) برای پس از خود امامی برنگزیده است و این امر را به ائمه واگذار فرموده و لذا ابوبکر را به خلافت انتخاب کردند. هرکدام از دو طرف ادله‌ای داشتند و علی (ع) به طور صریح و قاطع دلیلهای خود را بیان فرمود، ولی پس از آنکه خلافت بر ابوبکر استقرار یافت، امیرالمؤمنین علی (ع) چه برخوردی داشت؟ در طول بیست و پنج سالی که خلفای سه‌گانه بر مسلمین حکومت راندند، سیره آن حضرت چه بود؟ ما در این مقال در جستجوی سیره آن بزرگوار هستیم تا سرمشقی برای وحدت اسلامی باشد.

قبل از ورود در این بحث برای ایجاد زمینه مناسب ذکر مقدمه‌ای لازم است:

مسأله حق و باطل منحصر به یک موضوع نیست، بلکه انسان در زندگی روزمره با دهها مورد از حق و باطل روبه روی می شود که باید همه آنها را لحاظ کرده، با شناخت «اولویتها» و مراتب آن عمل کند.

این طور نیست که ما همیشه با یک مسأله درباره حق و باطل روبه رو باشیم، بلکه معمولاً زندگی اجتماعی همواره مجموعه ای از مسائل متعدد حق و باطل است که رو در روی هم قرار می گیرند. هنر آن است که الهم فالهم را رعایت کرده اولویت ها را مدنظر داشته باشیم و به طور کلی جمع بین حقوق نماییم که در این صورت قهرآ باطل کنار خواهد رفت؛ مثلاً انسانی که قلب او در معرض خطر است، و دندان او هم نیاز به معالجه دارد اولویت با سلامت قلب است و در سلامتی قلب است که می توان دندان را هم معالجه کرد.

حد اقل دو مورد از حق و باطل در جریان زندگی امروز ما مطرح است: یکی بحث امامت و خلافت بلا فصل پس از پیامبر اکرم (ص) که در آن حقی و باطلی وجود دارد، و دیگری حمله و هجوم دشمن بر جامعه اسلامی و مسلمانان، که به سرنگونی و نابودی و از بین رفتن عزت و شرف آنان منجر می شود، یعنی برای دشمن مشترک تفاوتی بین شیعه و سنی نیست، آنچه برای او مهم است آن است که پیروان پیامبر اسلام (ص) تمرکز و قدرت سیاسی، اجتماعی پیدا نکنند تا سیادت و آقایی استعمار سر جای خود محفوظ بماند و بتواند بر آنها حکومت و ریاست کند و از منابع زرخیز و نیروی انسانی آنها بهره گیرد و دنیای خود را آباد سازد. پس ما در برابر دو حق و دو باطل قرار گرفته ایم:

۱. امامت و خلافت بلا فصل از کیست؟

۲. در برابر تهاجم دشمن مشترک دست به دست هم بدهیم یا پنجه بر روی هم بکشیم.

اولویت و ضرورت عقلی و حق مطلق ایجاب می کند که مسلمانان در پرتو مشترکات مهم و اصیل؛ مانند توحید، نبوت، معاد، قرآن و کعبه متحد شده و استعمار را که دشمن کهنه و خطرناک آنهاست و کمر به نابودی آنان بسته است، از خانه بیرون کنند و با یکپارچگی و اخوت اسلامی و با تمام توان به نبرد با کفار و مشرکین بشتابند تا کیان خود را حفظ کرده، عزت و شرف خود را از دستبرد آنها نگهدارند و جامعه ای آباد و مترقی به وجود آورند و در کنار هم مهربانانه زندگی کنند، و آن گاه زمینه های بحث علمی و کلامی را در محیطی سالم و دور از تحریکات دشمن و جدلهای جاهلانه فراهم سازند تا هر کس که در

جستجوی حق است بتواند با توجه به منابع اصیل و دست نخورده، حق را یافته و بدان سر بسپرد. چنانچه هیچ یک از طرفین نتوانستند یکدیگر را مجاب کنند و قانع نمایند، لا اقل بتوانند در کنار هم زندگی کنند. این چه روشی است که اگر دو فقیه در موردی اختلاف داشتند چوب تکفیر و کینه توزی را بردارند و بر سر هم بکوبند؟ به حکم عقل و سیره و روش عقلا، باید لا اقل برای ادامه زندگی متحد شد.

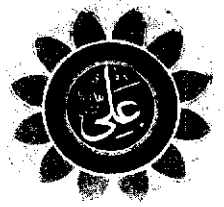
مسأله وحدت اسلامی یک مسأله جدی و صد در صد حقیقی و واقعی است، نه مراسم و اموری ظاهری و تبلیغاتی. دعوت به وحدت اسلامی نه تنها واقعی و حقیقی است بلکه یکی از مهمترین مصادیق حق و بلکه «احقاق حق» است و از نظر اولویت مقدم بر کلیه مباحث حق و باطل - از لحاظ، کلامی و تاریخی - است. یعنی اگر ما نتوانستیم بر سر مسأله ولایت و خلافت بلا فصل کنار بیاییم و هیچ کدام نتوانست طرف مقابل را قانع کند، آن را می گذاریم برای روز قیامت تا هر کس خودش در برابر خداوند جوابگو باشد و دیگر در این باره بحث نمی کنیم و نیز کینه برادر مسلمان را هم به دل نمی گیریم، اما پردازیم به موضوع اصلی بحث:

سیره امام علی - علیه السلام - در تقریب و وحدت

نگاهی به زندگی علی (ع) پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) و تلاش آن حضرت برای حفظ وحدت مسلمانان فضیلتی دیگر بر کتاب فضایل آن حضرت می افزاید.

با اینکه امام (ع) خود را در امر خلافت محق و اولی می دانست^۱ و در آغاز تلاش کرد که مهاجر و انصار را در آن مسیری که درست می دانست هدایت کند، ولی پس از «سقیفه بنی ساعده» که عده ای با شکل خاصی ابوبکر را به خلافت انتخاب کردند، در مرحله اول آن حضرت از برخورد و درگیری جلوگیری فرمود، با اینکه بعضی از بزرگان صحابه از آن حضرت خواستند که برای احقاق حق خود قیام کند، امام (ع) بدون کمترین تردید، این پیشنهاد را رد کرد و حتی به بیعت آنها با خود اجازه نفرمود. ابوسفیان با جمعی نزد عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر (ص) رفت و نگرانی خود را از انتقال خلافت از «بنی هاشم» به «بنی تمیم» و بعد به «بنی عدی» که خلیفه دوم از آنها بود، ابراز داشت و به او گفت: برخیز تا نزد علی برویم و با او بیعت کنیم و چون تو عموی پیامبر هستی و قریش هم سخنان مرا پذیراست هر کس با ما





مخالفت کند او را می کشیم. پس با جمعی اتفاق کرده نزد آن حضرت آمدند تا با او بیعت کنند، امیرالمؤمنین علی(ع) چون می دانست منظور ابوسفیان ایجاد اختلاف و فساد میان مسلمانان است، چنین فرمود: «ایهاالناس شقوا امواج الفتن بسفن النجاة... هذا ماء اجن و لقمه یغصن بها اکلها، و مجتني الثمرة لغير وقت ایناعها کالزراع بغير ارضه...»^۲

«ای مردم موجهای فتنه و فساد را با کشتیهای نجات شکافته از آنها عبور کنید... این آبی است گندیده و لقمه ای که گلوی خورنده اش را می فشارد. آن کس که میوه را در غیر وقت رسیدن بچیند مانند کسی است که در زمین غیر زراعت کند.»

مرحله حساس تشخیص وظیفه

تشخیص وظیفه و عمل بدان در این مرحله بسیار حساس و مهم بود و نیاز به آگاهی گسترده و اطلاعات کامل از جهان اسلام و اوضاع سیاسی مرکز خلافت و سایر بلاد داشت و علاوه بر آگاهی از وضعیت مخالفین داخلی و کشورهای همجوار و آنها که در کمین حمله به اسلام بودند و قصد براندازی آن را داشتند، شجاعت و شهامت بسیار زیادی را در تصمیم و اجرا می طلبید. تشخیص مصلحت اسلام اگر بر جنگ و لشکرکشی باشد بسیار آسان تر از آن است که سیاست سکوت و تحمل را پیشه کنند.

در آن موقعیت از طرفی عده ای هم در جستجوی مقام و مطامع مادی بودند و همواره در این اندیشه که کار را از دست رهبری خارج کنند و با ترفندهایی زمینه های کاذب نظامی را به وجود آورند تا به اهداف خود برسند، ایستادن در برابر اینها هم دست کمی از تشخیص و عمل نداشت و احیاناً مشکلتر نیز بود.

در هر صورت امام(ع) در این موقعیت فرمود: «صبر در این زمان با عقل سازگارتر است تا دست به شمشیر زدن»^۳. به هر صورت بحران روزهای اول خلافت با تدبیر امام(ع) و صبر و تحمل آن بزرگوار سپری شد و آن حضرت در این دوره یکی از بزرگترین مصائب را نیز گذراند و آن ارتحال همسر بزرگوارش فاطمه(ع) بود که می توان گفت قربانی این حوادث گردید.

مرحله دوم

چندماهی از ارتحال پیامبر(ص) گذشت و خلافت در مسیر جدید حرکت خود را شروع کرد. هنوز سایه تعلیم

و تربیت پیامبر(ص) و جو اسلامی وجود داشت و خلفا نمی توانستند برخلاف آن جو حرکت کنند، به طور طبیعی مسائل و مشکلات سیاسی و نظامی پیش می آمد و آنها در موارد متعدد و مهم ناگزیر به امام مراجعه و نظرخواهی می کردند و حل مشکل را می خواستند. در این مرحله معمولاً دو نظر وجود دارد: یکی آنکه وقتی کسی در رأس حکومت نیست دخالت و نظر دادن او معنی ندارد و مخصوصاً اگر با وی مخالفت هم شده باشد از ابراز نظرهای مساعد خودداری می کند، چون مسؤولیتی متوجه او نیست، نظر دوم آن است که مسؤولیت و وظیفه الهی منحصر به این نیست که انسان در رأس مسؤولیت و یا عهده دار مقام و عنوانی باشد، بلکه در جامعه اسلامی -ولو افراد غیر مستحق هم عهده دار کاری باشند- باید حوزه اسلام و کیان جامعه اسلامی حفظ شود.

در این مرحله امام(ع) می دانست که در هر صورت پس از دوران شرك و کفر جاهلی، حکومت اسلامی تشکیل شده و پیامبر اکرم(ص) تمامی مظاهر شرك و کفر را از کعبه مقدس و درون جامعه و خانواده ها پاک کرده و ندای توحید و یکتاپرستی را در اقصی نقاط عالم منتشر ساخته است، این وجهه و این کیان مقدس باید استقرار یابد و عمق بگیرد، لذا فرمود: «لقد علمتم انی احق بها من غیري و واللّه لأسلمن ما سلمت امور المسلمین ولم یکن فیها جور الا علی خاصة.»^۴ ترجمه: «شما می دانید که من از دیگران به خلافت سزاوارترم و سوگند به خدا تا امور مسلمانان به سامان باشد و جز بر من ستمی روا ندارند، من نیز به مسالمت خواهم زیست.»

جامعه اسلامی و کیان مسلمانان، آن قدر مهم است که آن حضرت برای حفظ آن از حق خود می گذرد.

در این مرحله بعضی از دوستان نادان و دشمنان دانا در صدد بودند که حضرت را از مسیر خود بازدارند و با پرسش هایی که از آن حضرت می نمودند، سعی داشتند او را تحریک کنند تا دست از وحدت اسلامی بردارد، ولی امام(ع) در جواب آنها می فرمود:

«فان ترتفع عنا و عنهم محن البلوی احملمهم من الحق علی محضه و ان تکن الأخری فلأتذهب نفسک علیهم حسرات ان الله علیم بما یصنعون (الفاطر ۸/۵).»^۵

تعبیر امام(ع) بسیار تعبیر مناسب و وحدت آفرینی است در مقابل تعبیر سؤال کننده که بسیار تحریک کننده است. کلمات «عنا» و «عنهم» خود و آنها را در یک ردیف قرار دادن است و علاوه بر این حضرت تعبیر به «غصب خلافت» نمی کند با اینکه خود را محق و احق می داند، بلکه می فرماید: «محن البلوی» به تعبیر امروز یعنی اگر

۲. همان، کلام ۵.
۳. همان، خطبه ۳.
۴. همان، خطبه ۷۴.
۵. همان، خطبه ۱۶۲.



نیست که بدان مراجعه کنند».

در این خطبه امام (ع) همانند یک مشاور عالی و کارشناس نظامی - سیاسی متبحر برای جامعه اسلامی دلسوزی کرده خالصانه نظر می دهد. به طور کلی اگر کسی از جریان سقیفه بنی ساعده بی خبر باشد احتمال نمی دهد این همان کسی باشد که معتقد است پس از ارتحال پیامبر (ص) به خلافت از هر کس اولی و احق است.

حتی وقتی در مسائل علمی از خلیفه سؤال می شد و او در پاسخگویی با مشکل روبه رو می شد، امام (ع) جواب درست را برای او مطرح می کرد و دوستانه، بدون اینکه بخواهد او را سرزنش کند و یا وجهه او را مخدوش نماید حق مطلب را بیان می فرمود. تا جایی که او را به اذعان وامی داشت.^۸

نمونه دیگر برخورد امام (ع) با خلیفه سوم است، آن گاه که مردم خدمت امام (ع) رسیدند و از عثمان شکایت کردند و از آن حضرت خواستند با او صحبت کند و او را مورد نکوهش قرار دهد، امام (ع) بر عثمان وارد شد و با کمال دلسوزی و خیرخواهی چنین فرمود: مردم مرا سفیر خود گردانیده اند تا پیامشان را به تو برسانم، سوگند به خدا همان چیزی را که ما از پیامبر (ص) دیدیم و شنیدیم تو هم دیدی و شنیدی و در خدمت پیامبر (ص) بودی، همان گونه که ما بودیم، و ابوبکر و عمر به درستکاری از تو سزاوار نبودند، در حالی که تو از جهت خویشی به رسول خدا (ص) از آنها نزدیکتری.

و بعد از بیاناتی پر عاطفه و دوستانه بالحنی بسیار مهربانانه در حالی که سوگند الهی را بر لب داشت، فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم که مبادا کاری کنی که با قتل تو راه قتل پیشوا و آغاز فتنه ها باز شود.^۹



مشکل ما و ایشان حل شد من جامعه را به راه حق و مسیر دقیق سعادت رهبری خواهم کرد و اگر نشد حسرتی بر آن ندارم، خداوند بدانچه دیگران انجام می دهند داناست.

تبلور نظام و اندکاک فرد

آنچه باید پابرجا بماند نظام و جامعه اسلامی است، البته هر چه زمامدار از صلاحیت و علم و تقوای بیشتر برخوردار باشد، امت به همان درجه رشد خواهد کرد و عدالت و تقوا در جامعه حاکم خواهد شد، ولی در هر صورت برپایی نظام اسلامی و به وجود آمدن جو الهی در مقایسه با حاکمیت کفر و شرک اولویت و ضرورت دارد، زیرا در چنین نظامی زمینه های تکامل و رسیدن به حق بسیار نزدیکتر است تا جوامع دیگر، لذا باید در هر صورت آن را حفظ کرد.

در زمان حیات خود رسول اکرم (ص) هم این نکته مورد توجه بود و با اینکه حضرت از باطن افراد مطلع بود، ولی با آنها طبق ظاهر عمل می کرد تا پایه های حکومت اسلامی را برقرار ساخت. کوتاه سخن آنکه وقتی نظام و جامعه اسلامی تبلور پیدا کند، خواه ناخواه، شخص در آن عنوان محافظ و مدیر را پیدا خواهد کرد و دیگر شخص بر نظام حاکم نیست، بلکه نظام بر افراد حاکم خواهد شد و مردم باید خود را با نظام هماهنگ سازند. پس از آنکه خلیفه دوم با آن حضرت در مورد حضور شخص خود در جبهه جنگ مشورت کرد، امام (ع) او را منع کرد و چنین فرمود: موقعیت مسؤول مملکت، موقعیت نظام است که موجب جمع و نگهداری جامعه است، اگر رشته نظام قطع شود و از بین برود جمع آوری دوباره آن مشکل و یا نشدنی است، و عرب امروز گرچه کم اند، ولی به سبب اسلام زیاد و نیرومندند و با اجتماع و اتحاد قدرتمند و پیروزند. تو باید مرکزیت جامعه را حفظ کنی، یعنی شخص تو امروز مطرح نیست، آن چیزی که مطرح است بقا و آبروی جامعه اسلامی است که می بایست از گزند گسیختگی محفوظ بماند.^۶

در مورد دیگری که خلیفه دوم می خواست به جنگ روم برود، با امام (ع) مشورت کرد و حضرت او را بازداشت و فرمود:

«أنت متى تسرالی هذا العدو بنفسك فتلقهم فتتکب لاتکن للمسلمین کائفة دون اقصی بلادهم، لیس بعدک مرجع یرجعون الیه»^۷

«تو اگر شخصاً به سوی دشمن حرکت کنی و شکست بخوری برای مسلمانان تا دوردست کشور اسلامی و مرزهای آن پناهی نمی ماند و دیگر بالاتر از تو مقامی

۶. همان، خطبه ۱۴۶.

۷. همان، خطبه ۱۳۴.

۸. همان، کلمات قصار:

۲۶۲.

۹. همان، خطبه ۱۶۳.